

هرچه از حد بگذرد رسوا شود

■ فاطمه فلاح

معاون پایه اول دبستان پسرانه ناحیه ۱

فاطمه فلاح بامدرک کارشناسی فیزیک از دانشگاه یزد و کارشناسی ارشد روان‌شناسی آموزشی از دانشگاه امام جواد (ع)، از سال ۱۳۹۰، کار خود را در آموزش و پرورش آغاز کرده است. وی در تمام این سیزده سال در سمت آموزگار پایه اول مشغول به فعالیت بوده است.

- سلام.

- سلام، چطور می‌تونم بهت کمک کنم؟
با شنیدن و خواندن این جمله به یاد چه چیزی می‌افتید؟ شاید دوستی صمیمی و نزدیک که شما او را می‌شناسید و او هم به احوالات شما واقف است، در ذهنتان می‌آید؛ اما نه، این بار بگذارید با موجودی عجیب آشنا شویم که ممکن است بارها جمله ابتدایی را

از او شنیده باشیم یا بشنویم. موجودی که هر بار به او مراجعه می‌کنید، جنبه متفاوتی از خود نشان می‌دهد؛ نقابی از جذابیت و شیفتگی در پس نقابی از ریسمان‌های وابستگی و کرختی. همه ما در اولین برخوردها با هوش مصنوعی، مجذوب پاسخ‌های مؤدبانه و مرتبط و نحوه ارتباط‌گیری صمیمانه و نزدیکش شده‌ایم. اگر پاسخش نامناسب باشد، بارها از شما می‌خواهد توضیحات کامل‌تری بدهید تا او بتواند شما را قانع کند. ممکن است ساعت‌ها بتوانید با این مخاطب مؤدب ارتباط برقرار کنید و ناگهان به خود بیایید و ببینید که در حال درد دل کردن با هوش مصنوعی هستید و مخاطبتان هم با سعه صدر کامل و مانند دوستی واقعی به حرف‌های شما گوش فرا داده است و پاسخ‌های در خور می‌دهد. اینجاست که با خود می‌گویید: «چه دوست خوبی! تا حالا کجا بودی؟ نه با من درگیر می‌شوی، نه صدایت را بالا می‌بری، نه قهر می‌کنی، بدون سرزنش هم راه حل‌های خوب ارائه می‌کنی. حالا دیگر نیازی به خانواده و دوست و اجتماع ندارم، وقتی تو در تمام روز بدون نق زدن در اختیار من و گوش به زنگ هستی.»

اما حقیقت این است که ما در کمال ناباوری عکس احساسات خودمان را در اختیار هوش مصنوعی گذاشته‌ایم و جنازه‌ای از توصیه‌های بدون روح و عشق و صمیمیت را دریافت کرده‌ایم. درد دل کردن و نگاه به چهره مادر و دوست کجا و گپ زدن و نگاه به

صفحه تلفن همراه کجا! ممکن است تو دانشجویی باشی که با دوستانت وعده می‌گذاری، برای حل مسائل احتمالی امتحان به کتابخانه می‌روی، جلوی در اتاق استاد می‌ایستی تا مسئله‌ات را بررسی و آن را حل کنی و بعد از شنیدن پاسخ کلی ذوق می‌کنی؛ اما اخیراً با مقوله هوش مصنوعی آشنا شده‌ای. بعد از چند بار سروکله زدن، کار با آن را یاد می‌گیری و حالا عکس مسئله‌هایت را می‌فرستی و هوش مصنوعی، با کمال میل و بارغبیت، در چند ثانیه پاسخ را در اختیار قرار می‌دهد. عکس سؤال را تحویل می‌دهی و جنازه پاسخ را تحویل می‌گیری، پاسخی در عرض چند ثانیه، بدون روح و انگیزه؛ پاسخی که پیداکردن آن ضربان قلبت را بالا نمی‌برد و تو را مسرور و سرمست نمی‌کند؛ ولی ذهن را منجمد و روح را مسخ می‌کند.

ممکن است تو گرافستی باشی با رؤیاهای رنگارنگ و زیبا. به طبیعت می‌روی. رنگ‌ها را می‌بینی و لمس می‌کنی. رنگ جدید می‌سازی. چشم‌هایت را می‌بندی و رؤیا می‌پرورانی. لبخند می‌زنی و اشک می‌ریزی. چند صباحی است می‌خواهی در راستای فعالیتت از هوش مصنوعی استفاده کنی تا از هم‌قطارانت باز نمایی. توضیحات را می‌نویسی و عکس رؤیایت را تحویل می‌گیری. کاملاً مصنوعی لبخند بر لبانت خشک می‌شود؛ نه این آن نبود که تو می‌خواستی. توضیح می‌دهی و توضیح و رؤیای شیرین و ناب و زیبایی خورد و خوردتر می‌شود. باز هم عکس رؤیایت را تحویل داده‌ای و جنازه آن را تحویل گرفته‌ای. اگر به اطرافمان خوب

بنگریم، از این دست مثال‌ها زیاد می‌بینیم. به نظر می‌رسد در تقابل با این پدیده نو و جذاب باید همانند خودش رفتار کنیم؛ باهوش و آماده با اشراف کامل بر فواید و مضرات آن. باید برای برخورد با عواقب استفاده از این فناوری، در بین اقشار متعدد جامعه، آماده بود. معلمان را باید به نحوه استفاده از این فناوری تجهیز کرد. همچنین باید راه‌های مقابله با آثار سوء استفاده از این فناوری را نیز بدانیم که بارها از پیشینیان خود شنیده‌ایم هرچه از حد بگذرد، رسوا شود. ■

